

فردی مطرح است، تعبد به تنهایی کارساز است. وقتی بحث کار حکومتی و اجتماعی مطرح می‌شود حتماً بایستی در کنار تعبد، تعقل به کار گرفته شود. تعبد، چشم بسته برای حرکت موردی می‌تواند کافی باشد اما برای امر جریانی و برنامه ریزی که یک مسیر مستمر در پیش دارد، نیاز است که تعبد در قالب تعقل، ارزیابی و ابعادش شناخته شود تا زمینه‌ای برای برنامه‌ریزی فراهم شود.

در مسائل علمی - تجربی به این دلیل که چیزی که در تجربه آن هستیم در حوزه احاطه و تسلط ماست و ما بر آن محیط هستیم، کار دشوار نیست به همین دلیل مسائلی که در حوزه علوم تجربی صرف کار می‌کند، هم از اختلاف نظرها دور می‌شود و هم برای انتقال به نظام‌ها سهل و آسان می‌شود. چرا؟ برای این که همه اطراف قضیه روشن است و مطالب به گویندگان نسبت داده نمی‌شود. موضوع و محمول یکدیگر را بدون نیاز نسبت دادن قضیه به قایل و صاحب نظریه پیدا می‌کنند. شما در علوم تجربی وقتی به احاطه و روشن شدن رسیدید، دیگر نمی‌گویید به قول فلانی این و به قول فلانی آن. قول از قایل مستقل می‌شود. هر چیزی را که کسی کشف کرد و شناخت، وقتی مطلب علمی شد از گوینده به عنوان احترام یاد می‌کنند نه از باب اعتبار و اعتماد و برای این که شنونده پذیرش داشته باشد اما در علوم

انسانی این طور نیست. در عین حالی که مطالب شاکله علمی دارد، زمینه تدریسی دارد اما قول

● هنر با تعریفی که شما از انسان و تکامل انسان می‌کنید، زشت و زیبا، خوب و بد آن مطرح می‌شود.

سخنرانی آیه الله

حائری شیرازی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد واهل بيته الطاهرين.

ما وقتی می‌خواهیم خوب و بد را در امری مشخص کنیم، باید دستگاه‌هایی را که در آن کار می‌کنیم، مشخص کنیم، جهت را معین کنیم، هماهنگ با جهت، امتیاز مثبت دهیم و ناهماهنگ و مخالف با جهت را امتیاز منفی دهیم. تا جهت تکاملی انسان مشخص نشود، خوب و بد معنا پیدا نمی‌کند. گاه ما خوب و بد را علی القاعده مشخص می‌کنیم، گاهی با نص و تعبد. در مسائل شرعی وقتی که بحث وظایف

را با قایل ذکر می‌کنید؛ برای ارزش و اعتبار و اعتمادش. از این جهت می‌بینید در نظرانی که در علوم انسانی مطرح می‌شود، استغنائی از قایل بسیار نادر است. همه جا در کنار قول، قایلش باید مطرح شود علت چیست؟ به خاطر این که یک طرف قضیه انسان است. هر چیزی که در حوزه علوم انسانی پیش می‌آید با فرض انسان چه باشد یا کیست قضا یا مطرح می‌شود و هر کسی درباره این موجود نامحدود نظری دارد و آنچه همه درباره انسان می‌گویند حد انسان نیست، حد گویندگان است و هرگز ادعا نمی‌کنند که آنچه درباره انسان می‌گویند، همان انسان است؛ آنچه که ما الان درباره انسان می‌گوییم آن چیزی است که تا امروز به آن رسیده‌ایم. از این جهت، بحث‌های علوم انسانی هرگز استاندارد نیست. هرگز در یک جا توقف نمی‌کند و معنای عدم توقف، هرج و مرج نیست، معنایش بی‌ضابطه و بی‌قاعده بودن نیست، بلکه معنایش رد توقف است. حرکت ادامه دارد. به این جهت بحثی را که ما می‌خواهیم درباره موضوعی مطرح کنیم که پای انسان در میان است، باید قبول کنیم که در آن مشاجراتی باشد، اختلاف نظرهایی باشد.

● **محتوا سوار کار است** هر کسی وارد این میدان می‌شود، باید خودش را برای شنیدن مطالب متعارض آماده کند. **و قالب هر کب... وقتی** شما محتوای عظیمی را می‌خواهید منتقل کنید، **قالب ضعیف، ظرفیت** تحمل محتوای عظیم را ندارد. **قالب برتر برای محتوای** برتر است. **نذر** می‌تراشند، شکل می‌دهند و نتیجه، شفافیت بیشتری می‌یابد و مطلب همیشه نسبی است. این یک

بخش موضوعی است که کار می‌کنیم چون حوزه انسان است، از این جهت خود را باید آماده کنیم برای این که دستاورد ما آن چیزی است که در این لحظه می‌فهمیم و اگر گردهمایی دیگری در سال دیگر داشته باشید، حتماً مطالب دیگر و نظرات جدیدی در کار خواهد آمد و تحقیق در این مسائل نباید به عنوان این که آمدند و گفتند و قضیه‌ای را روشن کردند و وظایف مشخص شد و تمام شد، تلقی شود. این کار نیاز به تحقیق مستمر دارد، تحقیقات مستمر نیاز به تغییرات مستمر در برنامه‌ها دارند و آمادگی برای این که در این مسیر هر روز حرکت خود را ادامه دهیم.

در بحث دوم، قضیه هنر مطرح است. وقتی چیزی وارد حوزه علوم انسانی شد، پیچیده می‌شود و وقتی وارد هنر شد، پیچیده‌تر می‌شود. هنر با تعریفی که شما از انسان و تکامل انسان می‌کنید، زشت و زیبا، خوب و بد آن مطرح می‌شود. اگر دیدگاه شما از انسان تغییر کرد، بسیاری از زشت‌ها را زیبا خواهید دید و بسیاری از زیباها را زشت خواهید دید. چرا. چون فرض شما در رابطه با جهت تکاملی انسان دگرگون شده است. در جایگاه هنر، این نکته را باید تأکید کرد که محتوا وقتی ترقی می‌کند، قالب نمی‌تواند توقف کند. تبعیت قالب از محتوا به عنوان مسأله هنر مطرح می‌شود. این که بسیاری برای سخن خود قالب هنری پیدا می‌کنند، کار اختیاری و انتخابی نیست بلکه قهری است. پدری فرزندش را که برای او بسیار دل‌بند است از دست می‌دهد، وقتی می‌خواهد ابراز تأثر و تحسّر کند، او که هیچ وقت شعر نمی‌گفت در این لحظه کلام موزونی بر

● وقتی ستمکاران با یک قدرتی کار سخیف خود را پیش می‌برند، درستکاران نمی‌توانند بگویند ما از این اهرم بی‌نیازیم، این جایگاه اصلی صحبت هن در طنز است.

صحبت کرد که مجلس را از هم پاشید. تهدیدات او، شمرده صحبت کردن او، قاطع سخن گفتن او، رعبی در آنها ایجاد کرد، این هنر گویندگان است، چه بد باشند و چه خوب باشند. پدرش هم وقتی که شورش یمن را خوابانده بود به هنگام گزارش دادن بازگشت او خلیفه دوم در مجلس سران بود، به او گفتند «زیاد» آمده است. گفت همین جا گزارش دهد. همه مسائل را در فاصله چند دقیقه به طور جامع و کامل بیان کرد و خلیفه دوم گفت: «لوکان ابو هذا قریشياً لساق الارض بخشبة» پدر این فرد اگر از قریش بود، همه عرب را با یک چوب می‌راند. این قدرت هنر در اداره مملکت است، قدرت هنر برای شکستن‌ها، قدرت هنر برای ایجاد رعب، قدرت هنر برای ستمکاران. وقتی ستمکاران با یک قدرتی کار سخیف خود را پیش می‌برند، درستکاران نمی‌توانند بگویند ما از این اهرم بی‌نیازیم. این جایگاه اصلی صحبت من در طنز است.

«لا ینتشر الهدی الا من حیث تشر الضلال». ببینید چگونه مردم را گمراه می‌کنند. بروید راه هدایت کردن مردم را پیدا کنید. آنها چگونه اغوا می‌کنند. راه‌های اغوا و اضلال را باید شناخت. آنها از هنر برای تهاجم فرهنگی چگونه بهره می‌گیرند. شما اگر بخواهید اهداف،

زیانش جاری می‌شود. موزون شدن و هنری شدن کلام به دلیل فشار محتواست. محتوا سوارکار و قالب مرکب است. شما در رانندگی در ماشین‌های خودکار که خودبه‌خود دنده عوض می‌کند، سرعت را بالا می‌برید، سرعت بالا دنده را به طور اتوماتیک بالا می‌برد. این دنده بالایی، دنده هنر است و دنده‌های پایین و سنگین مطالعات روزمره است. وقتی شما محتوای عظیمی را می‌خواهید منتقل کنید، قالب ضعیف، ظرفیت تحمل محتوای عظیم را ندارد. هنر به عنوان قالب برتر برای محتوای برتر است. زینب کبری (س) جمله زیبایی در پاسخ به عبیدالله بن زیاد دارد. آن حضرت وقتی که وارد مجلس ابن زیاد شد، لباسش کهنه و مندرس بوده است. اگر ایشان مرد بود، مسئله لباسش را راویان به عنوان یک مطلب ذکر نمی‌کردند اما چون زن است، مسئله لباس را مطرح می‌کنند. این، دلیل انسان شناسانه دارد و دقیقاً تفاوت مرد و زن در اهمیت دادن به چیزی را نشان می‌دهد. حال با این لباس ایشان را آورده‌اند اما بر اعصاب مسلط است و جلسه را اداره می‌کند. سنگین در گوشه‌ای نشسته و با این رفتار برخورد کرده است. عبیدالله خودش آدم پر جنبه و پخته‌ای است و از سران معمولی بنی‌امیه نیست، او فردی است که با یک جمعیت قلیل وارد کوفه شد و با دو سخنرانی کوفه را زیر و رو کرد، او با لشکر، کوفه را نگرفت، با هنر کوفه را گرفت. سخنرانی عبیدالله در مسجدی که پر از بیعت‌کنندگان با مسلم بودند، همه چیز را دگرگون کرد. او با لباس ناشناس به این مجلس آمد و در کنار کسانی که با دشمن او بیعت کرده بودند طوری

برخورد او با به کار بردن «می جهنمیدند» واضح است که قصد استهزا گرفتن اعتقادات است و با «ابواب بهشت بسته می‌شد»، در یک سطح کمتری برخورد کرده است. در جمع بندی می‌گوید:

آیین ز دست رفته‌ای را
با یک دو سه مشت گچ خریدند.
می‌گوید: ببینید اینها چقدر آسیب پذیر
بودند که با این کار آیینشان داشت از دست
می‌رفت و برای برگشت آن آیین چه کار
ساده‌ای کردند: با یک دو سه مشت گچ خریدند.
حال آنان که می‌خواستند از حجاب دفاع
کنند، شعر خود را بیاورند. این هنر برای ردّ هنر
مقابل را بیاورید. شاعران زمان ما که درباره
حجاب گفته‌اند، حرفشان را عرضه کنید و بعد
ببینید علت کار در کجاست؟ ما اشعار در مدح
حجاب داریم اما آیا خواندنی و هنری هست و
کیفیت دارد! من از شما سؤال می‌کنم، آیا خوب
است یک عده به عنوان فوتبالیست جمهوری
اسلامی (که الان همه خوبند و متعهدند) به
دلیل این که متدین و متشرفند اما بازی بلد
نیستند، بروند با هنرمندان عالم مسابقه بدهند.
نتیجه این مسابقه چه خواهد شد؟ مقابله
تلویزیون شما با تلویزیون خارج، عیناً مثل یک
تیم فوتبال با تیم فوتبال دیگر است. شما
گاهی دو بازی می‌گذارید، یک بازی بیننده دارد
و بازی دیگر بیننده ندارد، چرا؟ چون می‌گویند
این بازی کیفیت ندارد. لذا نگاه نمی‌کنند. اگر
می‌خواهید تلویزیون شما بیننده داشته باشد،
باید بتواند تحت الشعاع قرار دهد و موقعیت
خود را در جاذبه حفظ کند. شما الان دگانتان از
برکت محدود کردن و مجاز نبودن و بسته بودن

اغراض و برنامه‌های سازنده و تکامل بخش
خود را بدون توجه به اهرم‌هایی که امروزه در
دنیا با آنها کار می‌شود، محقق کنید حتماً
شکست خواهید خورد. آن روز که خواستند چادر
را از سر زنان بردارند و از عروسان جامعه
عروسک بسازند، از آدم‌های جامعه آدمک
درست کنند از هنر بیشترین استفاده را کردند.
ایرج میرزا وقتی که رفته بودند یک تصویر
مبتذل را پاک کنند، خود آنها را از جامعه جارو
کرد:

بر سر در کاروانسرای
تمثال زنی ز گچ بریدند
ارباب عمام این خبر را
از مخبر صادقی شنیدند
ابواب بهشت بسته می‌شد
مردم همه می‌جهنمیدند
آیین ز دست رفته‌ای را
با یک دو سه مشت گچ خریدند
هنر او را ببینید که روی چه گروهی انگشت
می‌گذارد و آنها را زشت می‌کند؛ یعنی
سردارهای طرف مقابل را زیر مسلسل آتش بار
خود درو می‌کند. راه کار بلد است. خلقت برای
این برنامه و برنامه ضد آن، راه کار دارد که باید
آنها را کشف کرد و استفاده کرد. (هم مخبر
صادق نکته سنجانه انتخاب شده و هم ارباب
عمامش).

● شما در مسأله طنز باید بین دو حدّ
حرکت کنید، یکی این که حدود شرعی و
دیگر این که ارزش انسان رعایت شود...
مطلب دیگر این است که ما با طنز
می‌توانیم کارهای مثبتی انجام دهیم.

نمی‌گوید، مگر وقتی که می‌خواهد از شدت فشار سخن، منفجر شود.

شما چگونه وقتی در ساکی لباس زیاد کرده‌اید، خودش زیپ را باز می‌کند، لازم نیست زیپ را بکشید و یا آن را ببندید. گاهی که انسان فشار و اندوه دارد، بدون این که مخاطب داشته باشد، صحبت می‌کند. حضرت علی(ع) به یارانش گفت: مخاطب ندارید و حرف‌هایی که دارید خطرناک است، سر در چاه کنید و حرف بزنید چون ناچارید حرف بزنید و خطرناک است که صحبت کنید.

پس محتوا برای فرم و قالب، اساس است و اگر شما اینها را در لسان تابع و متغیر بیان می‌کنید، محتوا به عنوان متغیر و فرم و قالب به عنوان تابع. از این دید و از این زاویه به قالب‌ها نگاه کنید. ببینید ما قالب حماسی داریم برای مطالب جدی و جنگی. قالب مطایبه داریم برای مطالب بزمی و فکاهی. سعدی - علیه‌الرحمه - الگو و راهنمای خوبی است و فرد جامعی است، در هر زمینه‌ای که می‌خواهید. از این شخصیت بیشتر استفاده کنید و او را بیشتر مطرح کنید. زبان مردم ما در پنجاه سال قبل هنرمندانه‌تر از زبان امروز بود. امروز رقیق‌تر و دقیق‌تر در مسائل کار می‌کنند اما جلساتشان به خاطر زندگی ماشینی تا حدودی خشک است و زندگی ماشینی یک

راه‌ها مشتری دارد و کارخانه‌تان رونق دارد عیناً مثل صنایع ما. اگر در گمرک‌های ما باز شود و نرده را از آنجا بر داریم، میزان صنایع ما تا چه اندازه مشتری خواهد داشت؟ در محیط مسدود و محصور چه اندازه ما احساس نیاز به رقابت می‌کنیم تا زمینه‌های شکوفایی فراهم شود؟

در آنجا این عبیدالله که این تحویل را در کوفه ایجاد کرد و خودش سخنران خبره‌ای است، پدرش سخنران معروفی است، وقتی زینب کبری(س) صحبت کرد، تحسین کرد اما به سخن زهر آلودی گفت: «أَنْهَا سَجَاعَةٌ وَ كَانِ أَبُوهَا سَجَاعَةً»: زنی است که منظم حرف می‌زند و صحبتش وزن دارد. سجع و قافیه دارد، بلیغ و فصیح است و پدرش هم سجع بود. زینب کبری(س) جواب می‌دهد: هنر پردازی نیست؛ دلم آتش گرفته، سوز دارم، سخنم مرتب می‌شود.

چه زیبا رابطه محتوا با فرم را بیان می‌کند. می‌گوید این کار را عمدی نمی‌کنم، تصمیم نگرفته‌ام که مسجع صحبت کنم، کلام را موزون نکرده‌ام، محتوا، بی‌اختیار کلام را موزون می‌کند. کلام در اختیار سوز و گدازم است.

شاعر زمانی شعرش زیبا می‌شود، رمان نویس زمانی رمانش زیبا می‌شود که نه شعر را تصحیح کند نه بر گردد و اصلاح کند. قلم که آمد، بر ندارد تا مطالب تمام شود. امام راحل در نوشتن، هنرمند غریبی است. کسانی که با او سر و کار داشتند می‌گویند قلم را می‌گذارد و بر می‌دارد، خیلی به ندرت یک خط خوردگی در متن اولی که نوشتند دیده می‌شود و کلمات به هم مربوط است. علتش فوران محتواست،

● دشمن ما همیشه مسأله کوچک را بزرگ می‌کند تا مردم را از جا تکان دهد و انفجاری در جامعه ایجاد کند... شما با این گاز سمی چه می‌خواهید بکنید آیا همان کاری که با گازهای چاه‌های نفت انجام می‌دهید.

خشکی و خستگی را بر زندگی تحمیل می‌کند که رادیو و تلویزیون باید به فکر جبران آن قضیه باشد - حالت تروتازگی به قضیه بدهند تا زمینه‌های روانی را کمتر کنند.

اما این نه به معنای دستکاری و حلال و حرام کردن خشکی و تلخی است و نه لازمه تروتازگی، پا گذاشتن روی اصول و نادیده انگاشتن حدود است. شما در مسأله طنز باید بین دو حد حرکت کنید، یکی این که حدود شرعی و دیگر این که ارزش انسان رعایت شود. قانون اسلام این است که به انسان‌هایی که استخفاف انسان نمی‌کنند، استخفاف نشود، معنایش این است که استخفاف مطلقاً ممنوع مگر برای مستخفیف یعنی تا کسی استخفاف را آغاز نکند، نباید مورد استخفاف قرار بگیرد. ابرقدرت‌ها استخفاف می‌کنند و استخفاف آنها اشکال شرعی ندارد و شما اگر با طنز آنها را استخفاف کنید، مسأله‌ای نیست. زبان استخفاف نسبت به مؤمن ممنوع است. دین اسلام استخفاف می‌کند نسبت به متعدی. کسانی که حدود او را به بازی می‌گیرند، می‌گوید: اینها را تنبیه کنید «وَلْيَسْهَدُ عَذَابَهُمْ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» در ملاء عام تنبیه کنید، این تنبیه در ملاء عام استخفاف است اما به دلیل این که طرف، استخفاف کرده است، استخفاف می‌کند. استخفاف مستخفیف می‌کند. این جا برای مسأله استخفاف چراغ سبز دارید. بسیاری بر این مسأله هستند که شخصیت فردی افراد را از شخصیت اجتماعی آنها جدا می‌بینند و در مورد شخصیت اجتماعی، آزادی عملی را نسبت به برخورد با آنها می‌پذیرند که در وضعیت فردی، آن را قبول

نمی‌کنند. مطلب بر این اساس است که اگر کسی مسؤولیتی را قبول کرد باید قبول کند که در بعضی موارد با او این طور برخورد می‌شود، این نرخ شاه عباسی، شغل اوست. این را تا حدودی گوینده قبول کرده است، چرا؟ چون می‌داند وقتی کسی مسؤول شد، کسی است. که در جامعه روی پشت‌بام نشسته است، هر حرکتی از او را تمام کسانی که در حیاط منزل نشسته‌اند، مشاهده می‌کنند، آنهایی که در حیاط هستند هر کس پنج یا شش نفر دیگر را می‌بیند اما آنهایی که در بالا هستند، همه آنها را می‌بینند و طبیعتاً خرده‌گیری‌هایی نسبت به آنها انجام می‌شود اما باز باید حدود و لوازم را در نظر گرفت. مطلب دیگر این است که ما با طنز می‌توانیم کارهای مثبتی انجام دهیم. دشمن ما همیشه یک مسأله کوچک را بزرگ می‌کند تا مردم را از جا تکان دهد و انفجاری در جامعه ایجاد کند. توقعات مردم از مسؤولان به صورت یک گاز سمی در اذهان آنها آماده انفجار است. شما با این گاز سمی چه می‌خواهید بکنید، آیا همان کاری که با گازهای چاه‌های نفت انجام می‌دهید. آیا نمی‌خواهید این جا آن کار را انجام دهید. در چاه‌های نفتی اگر شعله را نزدیک گاز فعال قرار ندهید، آن گاز محیط اطراف را کُشنده می‌کند اما وقتی که شعله را نزدیک به آن کردیم، کار شعله این است که گاز فعال را به گاز خنثی تبدیل می‌کند و حالت کُشنده آن را می‌گیرد. نشت آن گاز می‌تواند کُشنده باشد اما شعله‌ای که به آن زدید خطر را برطرف می‌کند. شما برخی مسائل مثل گرانی را اگر در قالب شعری، فکاهی، تفسیری مطرح می‌کنید، آن کسی که از این امر رنج می‌برد از مسأله خودش

حرف می‌زنند. بدون حرف زدن، حرف می‌زنند. این زبان مذهب شماست. زبان مذهب شما می‌گوید مطالب عالی را بدون سخن گفتن می‌توان بیان نمود. «قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِيَانٍ يَا كُلُّهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعُ سُئُلَاتٍ خُضِرٍ وَأَخْرَ يَا سِنَاتٍ»: در خواب هیچ کس به من حرف نزد، فقط دیدم که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خوردند و هفت خوشه خشک و هفت خوشه تر دیدم. چهارده سال آینده، وضع کل عالم را، در این تصویر بیان کرده است.

به هر جهت نمی‌توانیم بگوییم که خواب تابلوی هنری نیست. آن محتوا را بدون ذکر مطلبی گویا قرار داده است. دینی که خواب را قبول دارد و خواب، صد در صد تابلو هنرمندانه است، دینی که بیانش بیان هنری بوده و در میدان هنر جنگیده و پیروز شده است، دینی که می‌خواهد در عالم به عنوان یک دین جامع کار کند اگر ما بخواهیم فرازهای هنری را از آن سلب کنیم، طبیعتاً جاذبه‌ای را که باید داشته باشد، از او دریغ داشته‌ایم.

توفیق برادران و خواهان عزیز را در رعایت دو موضوع، یکی اهمّیت به مسأله تعقل برای این که در جامعه ما کارها قابل اجرا و قابل قبول باشد و یکی تعبد برای این که جامعه قابل قبول برای دین و شرع باشد، خواهانم و تأکید می‌کنم رعایت تعبد را برای قابل بودن کارها در فردا و امروز پیش خدا و اهمّیت تعقل برای قابل بودن نزد اهل عالم.

والسلام علیکم ورحمة الله

خنده‌اش می‌گیرد، شما با این کار، گاز سمی را به گاز خنثی تبدیل کرده‌اید. اگر این کار را نکنید به دلیل این که عالم، یک عالم جدی است دیگران این کار را می‌کنند و گاز خنثی را تبدیل به گاز سمی می‌کنند و مرتباً با فرستنده‌هایشان با شما می‌جنگند و شما در مصاف جنگ با دیگران هستید. سلاحی را به کار می‌برند و شما ناچارید در مقابل مسلّح، مسلّح باشید. در مقابل مسلّح به سلاح دوربرد، مسلّح به سلاح دوربرد باشید. اگر ما فکر کنیم که جواب سینما را می‌توانیم با موعظه و نصیحت و حرف عادی بدهیم یا سینما را نشناخته‌ایم یا انسان را نشناخته‌ایم و یا زمان را نشناخته‌ایم، اگر ما فکر می‌کنیم جواب هنر را به غیر هنر می‌شود داد، باید تردید کنیم در بحث اولی که از قرآن آمد: قرآن در زمانی آمد که مردم با هنر و فصاحت و بلاغت صحبت نمی‌کردند. قرآن گفت: با هم مسابقه می‌دهیم شما حرف نامربوط هر چه دارید بزنید اما زیبا و گیرا. من هم حرف سنجیده خود را زیبا و گیرا می‌زنم. در زیبایی و گیرایی این دو مسابقه بدهند. اسلام هیچ وقت نگفت که در محتوا با شما مسابقه می‌دهم، آنها که اهل محتوا نبودند فقط در فرم و آنها را شکست داد. فقط زیبایی قرآن کار آنها را به جنگ با قرآن کشید، آنها حاضر بودند که زن و بچه خود را به کشتن بدهند اما نتوانستند از این کتابی که صدوچهارده سوره دارد و سوره‌هایی دارد که چندین صفحه است، یک سوره یک سطری را عرضه کنند. جهان ما با زبان هنر با ما صحبت می‌کند. خواب، یک بیان هنرمندانه است برای تذکری که به انسان می‌دهند و تابلویی است که در آن با انسان

مقدمهٔ نخست این است که ما طنز را که یک اثر هنری می‌دانیم، ماهیت آن را چه می‌دانیم و چگونه می‌یابیم. در اثر هنری حتماً انباء یا نوعی خبر دادن مستتر است، ما از چیزی یا کسی خبر می‌دهیم اما مبنای اثر هنری ورسالت آن بر انتقال علم یا معرفت علم حصولی نیست یعنی: هر چند ما در انواع و اقسام هنرها توجه کنیم موضوع، همواره بیان خبر از چیزی است.

ولی این انتقال پیام با صدور حکم و تصدیق متفاوت است. در علم حصولی و تصدیق ما با تصور موضوع و محمول و نسبت به آن ارتباط داریم اما در مواجهه با یک اثر هنری حصول علم و معنا چنین روندی را دنبال نمی‌کند بلکه معنای یک اثر هنری و شاید به بیان دیگری عالمی که در اثر هنری اقامه می‌شود یا حقیقتی که در اثر هنری ظهور می‌کند، بی‌واسطه نزد ما عیان است و ما خودمان در آن معنا حضور داریم. آن حقیقت با علم حضوری نزد ما هست نه علم حصولی لذا ارتباطش با هستی ما از طریق تصور و تصدیق نیست. هر چند در آن، انباء و خبر و معرفت هست اما آن معرفت یافتنی است نه درک کردنی به وسیلهٔ مفاهیم.

پس انکشاف از حقیقت در یک اثر هنری ظهور عالم خاصی است. این موضوع «عالم داشتن» در اثر هنری ابتدا در کتاب وجود و زمان هایدگر مطرح شد و بعد در رسالهٔ سرآغاز اثر هنری که رسالهٔ بسیار فاخری است، آمد. این موضوع در عالم بودن یک هنرمند نزد این عالم به ساختار اگزیستانس (existence) انسان مربوط می‌شود یعنی در واقع به نوع و مرتبه‌ای

سخنرانی دکتر علی لاریجانی

ریاست محترم سازمان

اگر بخواهیم با یک روی کرد دقیق‌تر به موضوع توجه داشته باشیم، لازم است به چند مقدمه توجه کنیم. من در عرایضم که حتماً کوتاه خواهد بود، سه مقدمه کوتاه برای بحث در نظر گرفته‌ام:

● طنزپرداز باید هنرمندی آگاه به زمانه باشد، فرلز و فرودهای جامعه را خوب رصد کند و بشناسد.

یعنی یک حقیقت کلی است که در ظل آن عالم، انسان با دیگران، با خود و با خداوند مواجه می‌شود.

هایدگر در رساله‌ای به نام *اثر هنری* می‌گوید که عالم تنها مجموعه‌اشیای قابل احصاء و یا غیرقابل احصاء، مانوس یا غیرمانوس که وجود دارد، نیست. عالم چیزی نیست که در برابر ما قرار می‌گیرد و قابل رؤیت است. عالم امری است غیرشیء که ما را در برابر وجود و هستی قرار می‌دهد و عالم تقریر است لذا می‌گوید که یک سنگ عالم ندارد، گیاه و حیوانات، عالم ندارند اما یک زن روستایی عالم دارد... البته بعدها فیلسوفان بعدی مثل گابریل مارسل، کارل یاسپرس و ژان پل سارتر هم به همین نظریه‌های دیگر اقتدا کردند. به هر ترتیب این نظریه «عالم داشتن» در اثر هنری به نظر من از نکات بسیار پایه‌ای است که باید دقیقاً فهمید که حرف او چیست. آنگاه اگر مفهوم این حرف روشن بشود، در هر عالمی اشیاء و موجودات به نحو خاصی پدیدار و آشکار می‌شوند و بر پایه همین نحوه پدیداری است که نسب و روابط ما با آنها استوار می‌شود. حال اگر هنرمند در عالمی که سیر می‌کند و خلق اثر می‌کند همگونی و توازن با عالم، جامعه و انسان‌ها داشته باشد، اثر او دریافتنی است وگرنه دیگران آن اثر را در عالم خودشان معنا می‌کنند. هنرمند موفق کسی است که عالم روح جمعی جامعه را خوب درک کند و در واقع، هنرمند زمانه باشد. طنزپرداز زمانه باشد. در غیر این صورت او در عالم دیگری سیر می‌کند و روح جمعی جامعه نیز در عالم دیگری و مفاهمه یافتن در اثر هنری توسط مردم، دقیق

از وجود که برای انسان معنا پیدا می‌کند. به قول گادامر، اثر هنری که چیزی را بیان می‌کند خود را در مواجهه با ما قرار می‌دهد یعنی نحوه بیان آن به گونه‌ای است که آنچه گفته می‌شود به انکشاف چیزی شبیه است که قبلاً مستور و پنهان بوده است لذا اگر بر اساس تحقیق و پژوهش مبتنی بر منطق و روان‌شناسی علمی در هنر و زیبایی نظر افکنیم، مسأله حضور و تاریخی بودن اثر هنری به کلی منتفی خواهد شد و اثر هنری همچون شیئی می‌شود در میان سایر اشیایی که با آن مواجه هستیم یعنی با این روش، عالمی که در اثر هنری متجلی است در اختفا باقی خواهد ماند و ما در مواجهه با اثر هنری یک تأثیر حسی و انفعالی به صورت صوری از آن اثر پیدا خواهیم کرد حتی برخی از فیلسوفان مثل افلاطون که به نظریه تقلید در هنر اعتقاد دارند وقتی در رسایش به کُنه حرف‌های او پی می‌بریم، معلوم می‌شود که مرادش از نظریه تقلید نسخه‌برداری از طبیعت نیست، لذا افلاطون طبیعت‌گرا نیست مقصود او تقلید از عالم برتری است که عالم ساحت مُثُل است. آن عالم را اگر هنرمند بتواند تقلید کند، هنرمند است نه تقلید به نحو علم حصولی. به همین دلیل هایدگر در رسایل خود می‌گوید اثر هنری فتوح عالم را متجلی می‌سازد و مقصود او از عالم، مجموعه روابطی است که در آن تولد و مرگ، نیک‌بختی و تیره‌بختی، پیروزی و غیر پیروزی، مصایب و شداید و نگرانی‌ها و جدّ و جهدها و شوق و شغف‌ها و همه چیزهایی که به نحوی به سرنوشت و تقدیر آدمی مربوط می‌شود و آن را رقم می‌زند؛ این معنای عالمی است که او توضیح می‌دهد

جامعه باشد، رصد کند. گاهی ما تصوّر می‌کنیم که در طنز می‌خواهیم یک فرد را تحقیر کنیم، اگر این باشد، این طنز نیست. ما باید مسائل اساسی جامعه را رصد کنیم و در طنز به آن بپردازیم و نقّادی کنیم که در آن صورت اهانت محسوب نمی‌شود. اهانت وقتی است که فردی

را مورد خطاب قرار دهیم اما اگر قصد ما فرد نباشد بلکه نوع باشد و نوعی مسائل

● طنز باید هدفدار باشد و انکشاف حقیقت در آن باشد.

مهمّ جامعه باشد که در عالم جامعه معنا پیدا می‌کند، رصد کردن آن بحق‌ترین کار در طنز است. البته آزار دهنده نباید باشد و تحقیر در طنز نباید وجود داشته باشد. نوش و نیش طنز برای تعالی بخشیدن طراحي شود نه برای تحقیر. چون هدف طنز تحقیر نیست بلکه هدف این است که جامعه کالبد شکافی شود و اگر مسائلی دارد با زبان شیرین بیان شود؛ هر چند که در آن نیشی هم باشد اما قصد، نیش زدن نیست، قصد، انکشاف واقع و حقیقت و تشدید آن است و اگر آن را بزرگ می‌کنند به خاطر این نیست که طرف مقابل را تحقیر کنند بلکه به خاطر این است که مخاطب بیشتر درگیر شود. بنده فکر می‌کنم که در مسائل مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... جامعه، آستانه تحمل‌پذیری را باید بالا ببریم. این آستانه تحمل‌پذیری، هم برای متصدیان امر است و هم برای مردم و این کار وقتی رخ می‌دهد که ما وارد این کار شویم نه این که عزلت بگیریم. با عزلت گرفتن، آستانه تحمل بالا نخواهد رفت. حتّی به نظر من قلمرو بحث‌های طنز در خبر هم امکان‌پذیر است هر

تعبیری که عرض کردم طنزپرداز باید هنرمندی آگاه به زمانه باشد، فراز و فرودهای جامعه را خوب رصد کند و بشناسد. در اینجا باید هنجارها و ناهنجاری‌های جامعه را دقیق و مطابق واقع بفهمد. در غیر این صورت در فضای روحی جمعی جامعه تنفس نمی‌کند.

قدم دوم یک طنزپرداز، این است که با هم‌نوا شدن با عالم جامعه و نقّادی، جامعه را به سمت و سوی تعالی پیش ببرد. در این جا روشن می‌شود که عرصه طنز انحصاربردار نیست. یعنی طنزپرداز وقتی در نقّادی خود به سوی تعالی، نکات اساسی را پیدا کرد در همان عرصه، اثر خلق می‌کند و گرنه بر اراده اجتماعی تأثیر نمی‌گذارد یعنی جامعه در عالم دیگری سیر می‌کند و هنرمند هم حرف‌های دیگری خواهد زد. قدم دوم و مهمّ یک طنزپرداز، فهم مسائل اساسی جامعه و نقّادی است لذا عرصه طنز هیچ انحصاری ندارد یعنی در سیاست، در اجتماع، در اقتصاد و در فرهنگ طنز معنا پیدا می‌کند. طنزپرداز باید در یک ساحت نقّادانه راحت کار کند و نباید تصوّر کرد که طنز ماهیتاً امری است برای تفریح و سرگرمی و فرح‌بخشی، آن هم یک فرح‌بخشی مقطعی چون در بحث آرام‌بخشی آن نوع آرام‌بخشی برای ما اهمّیت دارد که تأثیرش در ما دوام بیشتری دارد. تفاوت طنز با فکاهیات نیز در همین جاست که تأثیر آنها بسیار کوتاه است اما طنز جدای از این که نوعی انکشاف و انفجار حقیقت در آن نهفته است، فرح‌بخشی هم دارد. بنابراین، نباید مقوله طنز را تنها یک مقوله تفریحی دانست. طنز باید با تشدید حقیقت، یک مسأله مهمّ را که باید برای روح جمعی

چند که ممکن است دوستان خبری ما قدری تعجب کنند ولی نوع طنزش می تواند متفاوت باشد و به این معنا نیست که هیچ عرصه‌ای از عرصه‌های کار رادیو و تلویزیون را ممنوع بدانیم. نه از نظر موضوع و نه از نظر قالب ممنوعیتی ندارد. بحث این است که معنای واقعی طنز را بفهمیم و شأن آن را از فکاهیات و هزلتات بشناسیم.

● در طنز باید نوعی راهنمایی نهفته باشد، نیش طنز به نیهیلیسم ختم نمی‌شود، بلکه نیش طنز حتماً به یک هدف متعالی ختم می‌شود.

شأن اینها باهم متفاوت است. ما باید در جامعه‌مان آسیب‌های متفاوتی مثل اعتیاد، لابی‌گری، فرنگی مآبی، ثروت پرستی و ... و اینها را به عنوان آسیب‌های اجتماعی بپذیریم و اتفاقاً با زبان طنز می‌شود اینها را عیان کرد و واقعیت‌ها و زشتی آن را بیشتر نشان داد. در مسائل سیاسی، غرب‌گرایی، سلطه‌پذیری، همه اینها نکاتی است که می‌تواند در ساحت کار طنزپرداز قرار گیرد. در ساحت فرهنگی لیبرالیسم، سکولاریزم، مردسالاری، در مقابلش فمینیسم (که هر دو وجه را داریم)، تحجر، کم‌تحملی و ... از موضوع‌هایی است که جای تأمل دارد و در عرصه کار طنز می‌تواند قرار گیرد. در مسائل اقتصادی، مشکلات مسکن، سطح درآمدها، دلالتی، بیکاری و ... و در مسائل اجتماعی تنبلی، کم‌کاری، بی‌نظمی، عدم توجه به محیط زیست، غیبت کردن و ... و بسیاری موارد دیگر که بیان نکردم. قلمرو طنزپرداز را نمی‌توانیم از اینها غایب کنیم اما نکته‌ای هست، طنز پرداز حتماً باید

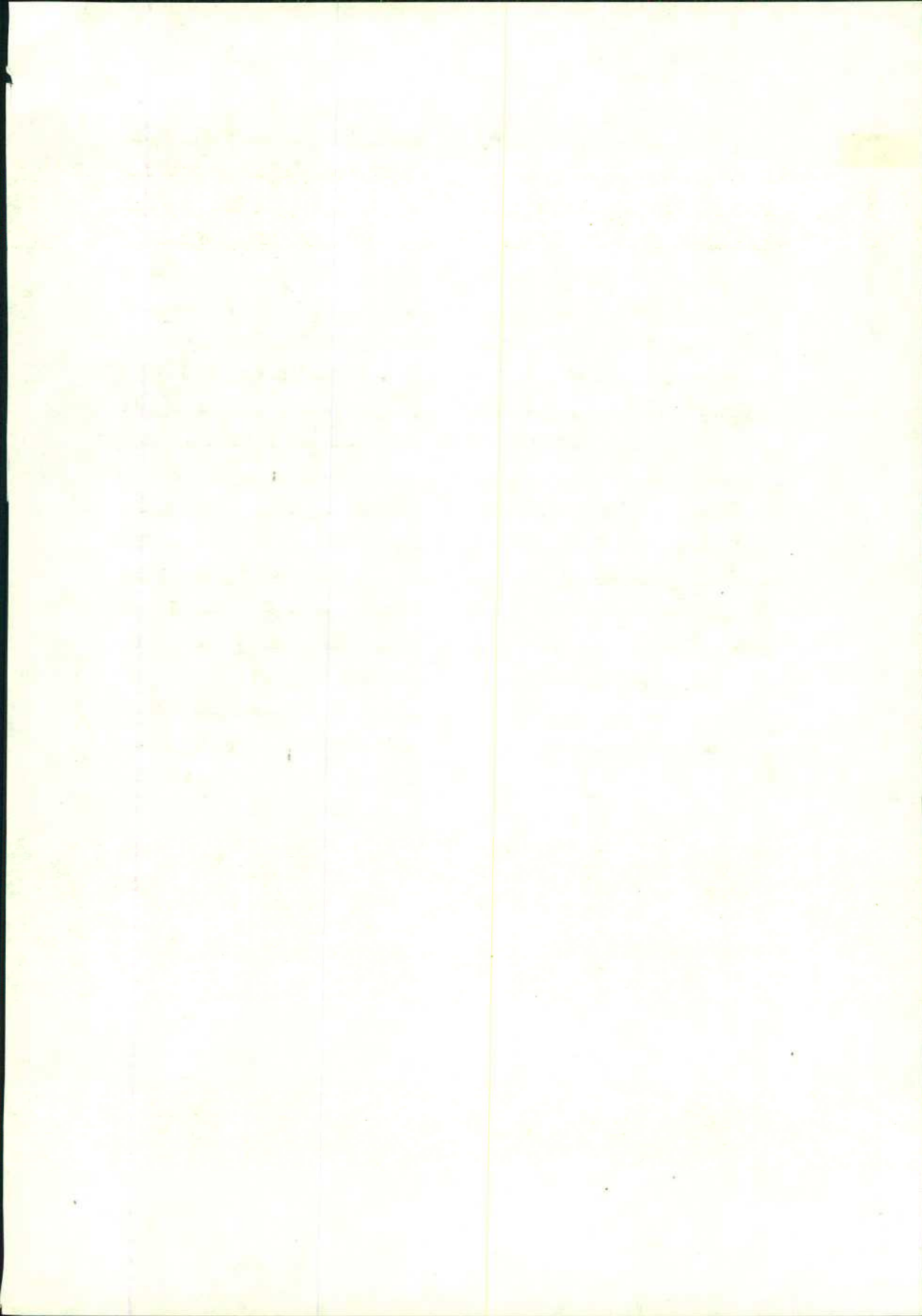
هدفی را در طنز دنبال کند. بی‌هدف اصلاً اثر هنری معنا پیدا نمی‌کند. ما با رصد کردن یک موضوع در عالم جامعه می‌خواهیم آن را بزرگ کنیم و با شیرینی راه نقد را نشان دهیم. طنز اگر با هدف تعالی همراه نباشد، در نوعی بی‌هدفی و نیست‌انگاری باید دور بزنییم و به قول علامه جعفری اگر ما در طنز بی‌هدف باشیم، ابطال عمر است.

طنز باید هدف‌دار باشد و انکشاف حقیقت در آن باشد. حقیقت را با نوشی به جامعه بدهد که در این صورت ابطال عمر نیست و می‌ارزد که انسان در آن سیر کند چون این بهترین نوع نقادی و تأثیرگذاری در اراده یک جامعه است. در واقع، در طنز باید نوعی راهنمایی نهفته باشد، نیش طنز به نیهیلیسم ختم نمی‌شود بلکه نیش طنز حتماً به یک هدف متعالی ختم می‌شود و به همین دلیل بعضی از تحقیرهایی که در برخی از برنامه‌های رادیو و تلویزیون دیده می‌شود، به نظر من طنز نیست و خصوصیت خوبی ندارد. اگر ما قومی یا جایی را بی‌جهت تحقیر کنیم، بدون هدفی متعالی، فقط برای خنده است. اگر ما در کالبد شکافی جامعه می‌توانیم صنوف و اقشار مختلف جامعه را مورد طنز قرار دهیم، باید معلوم شود که نکات متعالی دارد اما اگر برای خندیدن تمسخر می‌کنیم، حتماً اشکال دارد. نه تنها آن خنده زهر می‌شود که بسیاری از آفت‌ها و نابسامانی‌های دیگر را در جامعه دامن می‌زند. اگر طنزپرداز می‌خواهد یک آسیب اجتماعی را رصد کند و او را به نحوی به سمت تعالی بکشد، نباید این آسیب اجتماعی را طوری مطرح کند که آسیب بزرگ دیگری را برای جامعه بسازد،

می‌شود از کنار برنامه‌ها گذشت اما آن رسالتی که رسانه از نظر اطلاع رسانی دارد، یک مقدارش هم با همین چیزها باید برطرف شود. من امیدوارم این‌گونه نشست‌ها و برنامه‌هایی که روی موضوع‌های مهم صدا و سیما نورفشانی می‌کند، برای همکاران ما در صدا و سیما، بسیار مفید واقع شود و تقاضای من این است که مرکز تحقیقات صدا و سیما، مقالات این سمینار را هر چه زودتر منتشر کند تا همه علاقه‌مندان بتوانند استفاده کنند و لازم می‌دانم که مجدداً از همکاران، هنرمندان، مراکز تحقیقاتی که در این بخش کمک کردند، تشکر کنم و تقاضا کنم که همه هنرمندان و طنزپردازان با مجموعه‌های صدا و سیما همکاری کنند تا بتوانیم یکی از مسؤولیت‌های مهم را به نحو بهتری انجام دهیم. از خداوند برای همه شما آرزوی توفیق می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

معلوم است که از هدف اصلی طنز جدا شده است اما اگر فکر کنیم که چنانچه در طنز وارد شویم برخی تحمّل طنز را نمی‌کنند، دلیل بر این نیست که آن را کنار بگذاریم. ما اگر برای خود رسالتی قایلیم، نباید خیلی نازک نارنجی باشیم؛ به هر حال، هر کار بزرگی یک مقدار تحمّل لازم دارد. ممکن است عده‌ای ناراحت شوند اما به نظر من بعد از مدتی همه این ناراحتی‌ها رفع می‌شود و آستانه تحمّل‌پذیری بیشتر خواهد شد. کار عروسکی سیمای صبحگاهی را با ترس و لرز شروع کردند، به زور ما شروع شد، البته اعتراضاتی هم شد، اما این اعتراضات به نحوی نبود که ما کار را متوقف کنیم و بعد عادی شد. در بقیه شوونات هم همین طور است. ما فکر می‌کنیم یک مقدار دچار خودسانسوری هستیم. نمی‌گوییم این تحمّل‌پذیری جالب است و نباید پنداشت که جالب است چون به هر حال در طنز یک نیشی هست ولی ما باید کمی محکم‌تر باشیم و تحمّل ما هم در جهت مقابل بیشتر است.



سخنرانی اختتامیه

● سخنرانی استاد علامه محمد تقی جعفری

مجلسه اول

تاریخ ۱۳۰۲

در آن مراحل بالا در شخصیت‌هایی که از نظر علم و معرفت و دانش بالا هستند، هیچ وقت حسن و قبح را به طور مستقیم به همدیگر حواله نمی‌کنند. کنایه‌های بسیار عمیق و زیبا و هر چه عمیق‌تر و مهم‌تر در مثنوی آمده است یک دلک با پادشاه شطرنج بازی می‌کرد، دفعه اول دلک برد، شاه او را زد، دفعه دوم هم همین‌طور؛ در دفعه سوم، وقتی که دلک برد، از ترس این که شاه او را کتک بزند، فرار کرد و گوشه‌ای در زیر زمین پیدا کرد که در آنجا نمود و لحاف بود، فوراً خوابید و آنها را به روی خود کشید و کلمه «شه‌شه» را که در آن دوران برنده بازی شطرنج می‌گفت، تکرار می‌کرد. شاه در تعقیب او وارد زیر زمین شد و دلک را زیر لحاف و نمود در حال تکرار آن کلمه دید. شاه در حالی که بالگد به او می‌زد، پرسید: برای چه به این جا آمدی و چه می‌گویی؟ دلک گفت: قربانت بروم، آمدم در زیر لحاف و نمود، حرف حق بگویم:

با چو تو خشم آور آتش سجاف

کی توان حق گفت جز زیر لحاف

اصل این قضیه هم در ادبیات و هم در محاورات خیلی زیاد است. گاهی هم واقعاً کارساز است. مثلاً وقتی کسی در حد شدیدی مُسک است، می‌گویند: «جناب حاتم»، «بفرمایید آقای حاتم طایی» یا مثلاً وقتی کسی سوادش خیلی خودمانی است، می‌گویند: «جناب فیلسوف بفرمایید».

● به نظر می‌رسد ما باید یک تجدید نظری درباره اشاعه طنز بکنیم.

سخنرانی استاد علامه محمد تقی جعفری

در تعریف طنز از نظر فقه اسلام حقیقت شرعی خاصی نداریم که در مقابل لغت و استعمالات عرف عام بگوییم یک اصطلاح خاصی داریم که طنز از نگاه فقه اسلامی چنین است. طنز همان است که عرفاً به آن طنز گفته می‌شود.

با توجه به تعریف طنز، طنز عبارت از سخنی که با استفاده از استعاره و مبالغه و مجاز، حقیقت را بدون تلخی با لعاب شیرین به نحوی ظریف بیان می‌کند، مسلماً تلخی مطلق نیست؛ بنابراین گاهی طنز برای آدم هوشیار تلخ‌تر از صراحت است. در کنایه هم می‌فرماید «الکنایة ابلغ من التصريح». گاهی کنایه در رساندن مقصود خیلی رساتر و عمیق‌تر بوده و

در قرآن مجید هم آمده است، در آیه شریفه می‌فرماید: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» بچش، یعنی نتیجه اعمال خود را بچش؛ تو عزیز و کریمی، مقام تو خیلی بالاست یعنی خودت را بالا تلقی می‌کردی. مرحوم علامه طباطبایی نیز همین طور معنا کرده است یعنی تو که خود را چنین تلقی کرده بودی و عمرت را به باد فنا دادی و تباه کردی، عزیز کریم ذُق. (بچش) بفرمایید! این نتیجه اعمال توست.

طنز نیز فقط به مجاز یا حتی در محض گفته نمی‌شود. طنز لطافتی دارد و طرافتی که معنایی را به مخاطبان یا مخاطبین یا حتی یک جامعه القا می‌کند. از نظر ارزشیابی، مسلم است که شما هیچ کدام راضی نیستید کسی به شما طنز بگوید چون درونش اهانت قطعی است، تلخی و اهانت در آن است. منتها یک دفعه هست که این اهانت حق است، اما بالاخره تلخ است و این بار طنز شما دلیل دارد. محقق بسیار بزرگ، مرحوم میرزای نایینی - رحمة... علیه - درباره افعال تقسیم‌بندی دارد یک قسم از افعال هستند که قبح و حسن آنها ذاتی است. مثل ظلم و عدل. قبح ظلم، ذاتی است و عوض نمی‌شود. حُسن عدل، ذاتی است و عوض نمی‌شود، این یک قسم. قسم دوم، مقتضی حسن و قبح است مثل راست و دروغ. راست، مقتضی حسن است ولی اگر از آن راست، ضرری به وجود بیاید، منتسب به قبح می‌شود. از نظر فقهی هم می‌شود گفت: این حرف راستی که شما زدید، حرام بود.

● پیامبر اکرم (ص) به حسان بن ثابت فرموده که هجو کن آنها را، آنها ما را هجو کردند، مشرکین را هیچ مانعی نیست.

من این جا کلامی را عرض کنم، این جمله - که دروغ مصلحت‌آمیز به ز راست فتنه‌انگیز است - جنبه ادبی‌اش خوب است ولی جنبه حقوقی و فقهی‌اش معلوم نیست، صحیح باشد. به جهت این که دروغ مصلحت‌آمیز یا دروغ فتنه برانداز، دروغی است که فتنه را از بین ببرد، نه این که مصلحت من اقتضا کرد من دروغ بگویم و این فتح باب شود و قبحی که دروغ در ذاتش مقتضی است، کم‌کم رنگش را مات کند؛ دیگر در جامعه اطمینان نمی‌ماند.

گاهی طنز مقتضی قبح است؛ یعنی همان قسم دوم است، مثل دروغ است که مقتضی قبح است. اگر عوارضی پیش بیاید، این دروغ باعث می‌شود که مثلاً عده‌ای که می‌خواستند به همدیگر صدمه جانی یا مالی یا حیثیتی بزنند، ما یک دروغ می‌گوییم و این فتنه را می‌خوابانیم. بسیار خوب، به قدری هم خوب است که واجب می‌شود. از نظر فقهی به جهت این که در باب تراحم است، قانون حقوق و فقه اهم و مهم است، هر کدام اهم است، مقدم است. این خیلی روشن است و واقعاً از شاهکارهای حقوق و فقه و اصول اسلامی است و نباید تردید کرد.

قسم سوم مباحات است، ذاتاً نه مقتضی حسن است و نه مقتضی قبح. فرض بفرمایید که من این لیوان که این جا بود همین طور که داشتم خدمتتان صحبت می‌کردم، به طور عادی که دستم دارد یک کاری انجام می‌دهد، لیوان را تکان دادم، نه قبحی دارد و نه حسنی دارد و نه تابع انگیزه‌ها و هدف‌گیری‌هایی است. طنز، به نظر می‌رسد که قسم دوم باشد. شاید گاهی طنز از نظر تأثیر در درون انسان‌ها

ما دربارهٔ ارتباط با واقعیت‌ها نقص داریم. دو چیز است که درک آن واسطه نمی‌خواهد، یکی علم حضوری و دیگری دریافت خداست؛ چه آنجا واسطه وجود ندارد. صاف روبه‌روی او هستیم با بقیه هر چه ما روبه‌رو می‌شویم واسطه می‌خواهد، هیچ جای تردیدی نیست، یا حواس یا دستگاه‌های ساختهٔ دست و فکر بشر که خودش قدم بزرگی بوده است.

به هر حال با نظر به مجموع احتیاجات بشر از نظر تکاملی مخصوصاً از نظر ارتباط محض با واقعیت‌ها باید بگوییم که حدّ طنز کجاست. اگر احساس بکنیم به یک نفر طنز بگوییم آن راه کج که می‌رود، منحرف خواهد شد و راه راستی به او می‌آموزد، خیلی عالی است. حتی به قومی، به جمعی، به گروهی یک جملهٔ طنزی بگوییم در او تأثیر خواهد کرد، عالی است. به شرطی که سکنجبین صفرا نیفزاید چون گاهی هم صفرا می‌افزاید. طنز گاهی زندگی‌اش خیلی از سخن صریح بالاتر است. زندگی‌اش توی اعماق قلب طرف می‌رود؛ بنابراین خیلی باید در این باره محتاط بود مخصوصاً آقایان هنرمند ما. مثلاً در نوشته‌هایی شبیه به نوشته‌های صادق هدایت دربارهٔ حیات. «خود ما توی کاریکاتور هستیم، تو کاریکاتور را به توان دو نکن. بگذار ببینیم چه کار باید بکنیم».

اگر می‌خواهید فقط انسان‌ها را جلب کنید بدون این که در نظر بگیریم به این انسان‌ها چه می‌خواهیم بدهیم، بسیار خوب اما اگر بخواهیم مقید باشیم، تعهد داشته باشیم به این که این انسان‌ها را با واقعیت‌ها روبه‌رو کنیم، بازیگری‌اش را کم کنیم. به نظر می‌رسد

مثلاً از نظر ناراحتی و ناگواری‌هایی که ایجاد می‌کند، خیلی عمیق‌تر از [سخن] صریح باشد، همان طور که گاهی، «الکناية ابلغ من التصريح» شود. بنابراین ما باید برای طنز به دنبال مجوز بگردیم.

مطلب دیگری هم عرض بکنم، ما به حدّ کافی چوب الفاظ را می‌خوریم:

راه هموار است و زیرش دام‌ها

قحطی معنا میان نام‌ها

لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌هاست

لفظ شیرین دیگ آب عمر ماست

در تاریخ ما به حدّ کافی در تنگنای الفاظیم

و این که دلالت به معانیشان قراردادی است،

تخلف ارادهٔ جدی از ارادهٔ استعمالی می‌دانیم.

در بهترین درجه هم، ای بسا مقاصد حقیقی ما

که الفاظ نتوانست آن را برساند و یا بالعکس، ما

آنچه را در ذهنمان از مجزّادات و یا از مطلق‌ها

می‌گذرد، نمی‌توانیم به کمک الفاظ بیان کنیم.

به هر حال الفاظ، یک داستانی است برای ما اولاد آدم.

بازیگری و تماشاگری ما دربارهٔ واقعیت‌ها

را باید در نظر گرفت. به طور مثال پنکه در حال

حرکت سریع قطعاً دایره خواهد شد. نه! دایره

نیست، ناتوانی ذهن است از تفکیک نقاط سه

شاخه که به انسان می‌گویند، چه می‌بینید؟

می‌گوید، دایره می‌بینم. دایره نیست، در جهان

عینی. یک بازیگری از این طرف داریم، الفاظ

هم از آن طرف. شرط عقل این است که آنچه

ما را از واقعیت‌ها دور می‌کند زیاد شیوع ندهیم.

ما به حدّ کافی در مقابل واقعیت‌ها تخدیر

می‌شویم، الفاظ به ما خیلی کمک نمی‌کند، این

وسایل درک که در دست ماست، محدود است.

ما باید یک تجدید نظری درباره اشاعه طنز بکنیم. این که عرض می‌کنم به این معنا نیست ممنوع باشد، (دُقِ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ) حتی پیامبر اکرم (ص) به حَسَّانِ بن ثابت فرموده که هجو کن آنها را، آنها ما را هجو کردند، مشرکین را هیچ مانعی نیست.

اگر کار ما این باشد که فقط و فقط مردم را بخندانیم، این درست نیست مگر این که به اصطلاح امروزی‌ها سوژه مورد نظر واقعاً شایسته تقبیح و اهانت باشد. این یک مسأله‌ای است فقط و فقط برای این که بخندانیم، درست نظیر این که حتی دروغ هم بگوییم مثلاً بگوییم آقا او را می‌بینی چهار تا چشم داره اگر این طور بخواهیم برای مردم وسیله خنده درست کنیم، من گمان می‌کنم مشکل خواهد شد، ما با مشکلات روبه‌رو خواهیم شد. به حد کافی عواملی که ما را با واقعیت‌ها دقیقاً روبه‌رو کند، داریم.

اجازه بفرمایید که این مسأله مطرح شود که از نظر ارزشیابی توسعه طنز از نظر فنی کاربردش چه حد باشد. گاهی آدم می‌بیند که با یک طنز ممکن است طرف ناراحت هم بشود اصلاً اگر شما با یک عبارت قشنگ، با یک شعر بسیار خوب می‌خواستید نهی از منکر کنید، از زشتی‌ها او را باز بدارید، مؤثرتر بود تا یک طنز به او بگویید. خیلی خوب حالا که این طوره، بفرمایید. این است که ما تعهد داریم آقایان، هنرمندان عزیزمان، هنرمندان عالی مقام ما تعهدشان خیلی بالاست و مطلب دیگر هم که می‌خواهم عرض کنم این است که در روایات بسیار وارد شده که ادخال شرور بر قلب برادران ایمانی مستحب است، خوب ادخال شرور که با

ادخال اندوه به قلب دیگری نمی‌شود. من می‌خواهم بخندم، یکی دیگر کفاره‌اش را بدهد، یکی دیگر هم ناراحتی‌اش را بکشد. بله این هم هست، گاهی زندگی ماشینی هم از ما مقداری خنده می‌خواهد. ما یک خورده بخندیم چون زندگی ماشینی اذیت می‌کند. حتی بعضی‌ها درباره بعضی از نوازندگی‌ها می‌گفتند: خب فلانی، چه باید کرد. باید بررسی کرد که موسیقی به ما چه می‌دهد و یا از ما چه می‌گیرد اما بالاخره زندگی خشک ماشینی پدر مارا درآورده است، حالا بیاییم یک دامب و دُمبی راه بیندازیم، عیبی ندارد، توجه فرمودید بعضی هاشان می‌گویند.

بحث فنی نیست، انشاء... سوء تفاهم نشود، بحث ارزشیابی‌هاست. ممکن است که یک نفر یک طنزی بگوید و از نظر ذوقی مساوی یک دیوان شعر باشد. بحث فن نیست، بحث سر این است که از این فن بسیار با عظمت می‌خواهیم چه نتیجه‌ای بگیریم. ادخال شرور در دل مؤمن خیلی خوب است، ولی نه به [قیمت] آبرو و حیثیت دیگران و نه به قیمت اهانت بر شخصیت دیگران و نه آن قدر افراط بشود که خدای نکرده داخل لُهو و لعب باشد. خوشی خوب است، تنوع خوب است و یک مقدار زندگی را تلطیف کردن، خوب است ولی آیا آدمی عمرش را در این بگذارد که صبح تا شام تمام کلماتش طنز باشد؟ من در نجف و قم خوب یادم می‌آید که چون گردش و تفریح نداشتیم گاهی با همدیگر مثلاً لطیفه‌ای می‌گفتیم، طنزی می‌گفتیم ولی احساس می‌کردیم که هر کسی یک مقداری افراط می‌کند از شانس کاسته می‌شود. این را درست

وَآخِنَا وَالذِّي أَمْرُهُ الْأَمْرُ» مبتنی است [خدا]
خودش می‌گوید من می‌خندانم شما را.
خنده از لطفت حکایت می‌کند

گریه از قهرت شکایت می‌کند
این دو پیغام مخالف در جهان

از یک دلبر روایت می‌کند
صددرصد درست است. همان طور که
روزگار برای انسان عوامل اندوه می‌آورد،
شادی‌ها هم باز از خداست، ولی نه این که تمام
بشود به اهانت به دیگران، مگر آن که واقعاً آن
دیگری، خیلی دیگری باشد و اوضاعش خیلی
ناجور باشد که راه، منحصر بشود به این که باید
با طنز بیدارش کرد، و اگر فقط و فقط برای خنده
باشد یا قراردادهای محاوره را طوری بگوید که
مردم یک کمی خوشحال بشوند، چنانچه در
این نمایش‌ها گاهی در تلویزیون می‌بینید،
اینها به همدیگر می‌گویند ولی خوب مسلماً
قصد اهانت ندارند، این خوب است. این اشکال
ندارد و خوب من هم می‌نشینم و گاهی هم نگاه
می‌کنم و خستگی‌ام در می‌رود و جای تردید
نیست. گاهی خیلی لطیف، مخصوصاً آن آقایان
اصفهانی‌ها عالی می‌آیند میدان و کار می‌کنند.
یک نفر گدایی را مجسم کرده بودند، گونی‌اش

● **ها به طور طبیعی**
می‌خواهیم که هنر
ها، طنزهای‌ها،
ادبیات‌ها یک
مقدار دستمان را
بگیرد و ببرد بالا تا
بتوانیم جواب‌گوی
نسل‌های بعدی
باشیم.

را در آورده بود و نان پاره‌ای
جمع کرده بود و نشسته بود.
یک دفعه شخص دیگری آمد
بیرون سلام و احوالپرسی کرد.
این در آن حال از گونی‌اش
موبایل درآورد و با موبایل
صحبت می‌کرد، و این خیلی
عالیه. بسیار عالی، من
می‌خواهم به دوست فاضل و

ما در نجف احساس می‌کردیم و در قم
می‌دیدیم. آن طور اشخاص را جلوگیری
می‌کردیم با سکوت، تحویل نمی‌گرفتیم یا
نمی‌خندیدیم. وقتی می‌دیدیم این همان طور
می‌خواهد عمرش را با این چیزها بگذراند. ولی
اگر کارمان این باشد که بنشینیم برای این که
این عمر با این کوتاهی را با لهو و لعب
بگذرانیم. این هم باز یک مطلبی است که
عرض کردم.

به هر حال، البته اگر طنز بیاید و همان طور
که عرض کردم، ملاحظهٔ مصالح را بکند و
جلوگیری کند از بدی‌ها که گاهی واقعاً راه
منحصر است. فقط یک قدرت لفظی می‌خواهد
که بیاید و بگوید (دُق). آقای عزیز و کریم،
بچش! یا مثلاً آقای فلان یا خانم فلان. در این
مواقع که عوارض، عوارض ثانوی و مفید و گاهی
ضروری است، عیبی ندارد که از طنز استفاده
بشود چون اگر هم ناگوار است، اگر چه قبحی
دارد، قبحش ذاتی و علت تامهٔ قبح نیست.
قابل تغییر و تبدیل؛ این از نظر فقهی، که خود
من به این باور هستم که نظر شخصی من
است و اگر بخواهم دربارهٔ طنز عمل کنم من به
این عمل می‌کنم. روایتی هست که برخی به
آن استدلال کرده‌اند: یعنی در این دنیا با احم و
گریه نمی‌شود زندگی کرد، خوب باید بخندیم،
بسیار خوب؛ «إِنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي وَ إِنَّهُ
هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا»

اگر بتوانیم این خنده‌ها را در مجرای نشاط
دربارهٔ واقعیت‌ها و یا بهره‌برداری از واقعیت‌ها
[بگوییم] که خیلی عالی [است] «إِنَّهُ هُوَ
أَضْحَكٌ وَابْكِي وَ إِنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَ أَحْيَا - عَلِيٌّ
مِنَ الذِّي ابْكِي وَ أَضْحَكٌ وَ الذِّي أَمَاتٌ

دانشمندان جناب آقای لاریجانی بگویم من از طرف عده زیادی دارم می گویم که این برنامه ها خیلی مطلوب است. واقعاً مطلوب است و به کسی هم اهانت نمی شود و به کسی هم توهین نمی شود. واقعاً هم تلخی این زندگی ماشینی را می برد و خیلی مؤثر می شود. اینها خوب، خیلی ظریف است و به کسی هم بر نمی خورد. اینها در این طور نمایش ها، التزام خارج از متن کار است که آقا داریم شوخی می کنیم، این اشکال ندارد. در حقیقت تعیین مراد شده، مقصود تعیین شده است مثل این که ملای رومی می گوید:

من چو لب گویم لب دریا بود

من چو لا گویم مراد الا بود

وقتی افراد در یک صحنه بازی می کنند و به یکدیگر حرف هایی را می زنند که مرادشان جدی نیست، بلکه می خواهند مردم بخندند. مردم نشاط پیدا کنند. اینها هم خیلی خوب است. هر چه ظرافت کاری های روانی در آن به کار رود، مفید است. من خودم می بینم که با این

همه خستگی، گاهی از این چیزها که تماشا می کنم، و خستگی ام بیرون می رود. از این جهت اشکالی نیست. البته مقاله نیز خدمتتان خواهد رسید. باید کوشش شود که کلمه دروغ، مردم را به دروغ گفتن جری نکند. تجسیم چیز دیگری است. میرزاتقی خان امیرکبیر (ره) را شما هنرمندان به نمایش درآوردید و وقتی

● قدم دوم و مهم
یک طنزپرداز فهم
مسائل اساسی
جامعه و نقادی
است. لذا عرصه طنز
هیچ انحصاری ندارد
یعنی در سیاست، در
اجتماع، در اقتصاد و
در فرهنگ طنز معنا
پیدا می کند.

می بینیم که وارد مقام فین کاشان می شود، واقعاً آدم گریه اش می گیرد. در صورتی که میرزاتقی خان امیرکبیر نیست، همان رفیق سر کوجه است که با او دعوا هم داریم؛ اکبر آقاست، ولی فعلاً این جا تجسیم تجسیم میرزاتقی خان امیرکبیر است. این هم از اسرارآمیزترین وضع روانی ما انسان هاست که تا حالا اکثر روان شناسان معاصر وقت پیدا نکرده اند این را تفسیرش کنند که آدم هست را نیست تلقی کند و گریه کند بعد متأثر شود با این که می داند این میرزا تقی خان نیست. واقعاً مقداری به دنبالش بودیم که ببینیم چه تفسیری شده است این چیست که واقعاً امیرکبیرش می کند و در حالت ناگواریش هم انسان گریه می کند یا مثلاً می خندد. با این تجسیم خیلی کارها می شود کرد. از این قدرت تجسیم خیلی استفاده ها می شود برد. در هنر سینما و در نمایش ها و نهایت امر محتوا چه باشد و هدف گیری ها چه باشد. در بعضی تعریف ها، من دیدم تجسیم نوعی فعالیت مغز است. مگر ما گفتیم یک موش در مصاف پلنگ است! ما می دانیم فعالیت مغز است، تفسیرش کنید. در عین حالی که می داند میرزا تقی خان امیرکبیر نیست گریه می کند، به حال او فکر می کند که واقعاً میرزا تقی خان است. بحث خوبی درباره تجسیم.

مثلاً بهار - رحمت... علیه - آن شاعر بسیار بزرگوار ما که در ادبیات فارسی، نظرش را حجت می دانیم و واقعاً هم همین طور است و اگر یک اشکالی پیدا کنیم، در سبک شناسی این حرف را دارد، خوب می پذیریم. چون واقعاً در ادبیات فارسی حجت دارد و هیچ شوخی

